



محترم عبدالفتاح سکندری

حقوق بشر

مر جهان را پیش آمد این بصر
عدل و آزادی بیابد بس ثبات
آرزو کردند همه با یک صدا
حق انسان ثبت گردید بر عیان
محو میگردد زد نیا جنس شر
میزداید وهم و دوری و شقاق
هم برای مرد وزن بود مدعا
زیست دارند با همی و محتشم
زین طریق طرحی چه رعنا بسته اند
مدعای چند بهرکی روا ست
سوخت هست و بود ما در ماجرا
بر فروختند آتش کین و دغا
کرد خلقی را اسیراندر عناد
کرد عنوان و بیفگند بس شرر
خلق افغان را بهم انداختند
هر دو بودند اندرین ره دروفاق
آسیاب جنگ این زور آوران
کشتگان حيله و مکرو فتن
فعل او با نقض آن آلوده بود
قول شان قانون گفت شان صلاح
انکه زورش بیش حفش بس فزون
از برای ماست به تعبیر دیگر
یا همه حرف ها بود باد هوا

ف.بری

بعد جنگ ها و تحقیر بشر
در شناخت حق هر کشور بذات
زندگی عاری ز فقر و ماجرا
با نفاذ حکم قانون در میان
با وفا و مهر انسان در بشر
زندگی عاری ز تبعیض و نفاق
حق زیست انسانی و رفاه
تا که آزاد از همه قید و ستم
از حق انسان چه زیبا گفته اند
لیک نمیدانم که این انسان کجاست
ما ندیدیم جز فریب و غدر را
دو ابر قدرت در عالم، این جا
آن یکی در پوشش دین و جهاد
مردمی و دوستی را آن دگر
ملک افغان ساحهء جنگ ساختند
هیزم جنگ بود تبعیض و نفاق
سالها با خون افغان است روان
محو گردید بیش ز ملیون مرد وزن
آنکه خود داعی این حق خوانده بود
چونکه باشند مالک زور و سلاح
انچه پیدا است در دور کنون
است پری حیران که حقوق بشر
یا که آن انسان نیست در ملک ما